جامه که بغایت کثیف یافته باشند تا روپوا دقوی و کثیف بود عرب آنرا عبده گویند وجه تسمیه عبد آنست که در خدمت
سختی میکشد و تمام قوت بدل میکند و بدین معنی مضمون ایاک نعبد آن بود که بمقدار مقدور تر است کی میکنیم با مید آسانی فردا
امروز خود را در ورطه شدت می افکنیم چهارم تحمل رنج در مصابره آورده که عبودت کشیدن زحمت با مید صحت و از بیماست
که بمثوب بشتری که بجهة رفع علت جرب بقطران طلا میکند چنان رنجی برای حصول شفا بد و میرساند بعبیر معبد میگویند بنده
نیز بواسطه تحمل بار محنت عهد خدمت نسبت با خداوند خود صحیح مینماید و علت کسالت و بطالت را از آن زایل میکرداند
پس معنی ایاک نعبد آن باشد که خداوندا برای تو بار محنتها می کشیم و با کشیدن اثقال خدمت و فرمان برداری خوشیم و بر ابط
این احتمال و التزام در مقام آنیم که عهد خدمت الست را که در بیمارستان تعلق دنیا بشوایب علل از صوب سلامت انحراف
یافته صحت اصلی باز رسیم پنجم خضوع و شکستگی عرب راهی را گویند که از بسیاری رفتن بران کوفته و شکسته شده باشد
طریق معبد گویند و بنده را بواسطه فروتنی و شکسته حالی عبد خوانند پس منطوق ایاک نعبد آن باشد که ترا فروتنی میکنیم و آنچه غایت
خضوع است در حضرت تو بدل مینماییم و در طوالع مذکور است که حق تعالی و تقدس بندگان را لباس خضوع و استکانت و
تفرع و ذلت پوشید برای آنکه ایشان را عزت ابدی جلالت سرمدی در ضمن حاصل میکرد د بیت بندگی کن فرمنت از تو خریدار
در بهشت آی چو تو در دو جهان یار منی شکستگی و فروتنی آنست که عزت و عظمت خداوندی او را در نظر آرند نام کار و بار خود
بقبضه اقتدار و اختیار او سپارند بیت بر سر بازار عشق آزاد نتوان آمدن ؛ بنده باید بودن و در ربع جانان آمدن
عبودیت بر دو نام است یکی عبودیت عام و آن عبودیت است طوعا و کرها وَقَالَ تَعَالَى إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا و درین عبودیت عصیان متصور نیست بلکه هرکدام بدانچه مقرر شده در کارند بیت
خلق همه بر در او در خویش ؛ هست پرستنده بمقدار خویش ؛ دوم عبودیت خاص و آن عبودیتیست ارادتا و اختیارا
و دران نافرمانی و سرکشی ممکن نه إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ ای درویش خلق را برای این
بندگی آفریده اند وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ انبیا و ملایکه ازین بندگی استنکاف ننموده اند لَنْ يَسْتَنْكِفَ
الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ اولیا و مومنان سر مباهات و مفاخرت برین بندگی برافراشته
يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ حضرت پیغمبر ما صلعم با آنکه خواجه کاینات بود خود را به بندگی یاد کرد و افلا
أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا خداوند تعالی نیز در شب معراج بدین نام خوانده سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ در تفسیر کبیر آورده که درین محل
لفظ عبد از رسول اشرفست بجهة آنکه عبودیت انتقال است از خلق بحق و رسالت عکس آن عبودیت اعراض است از تصرفات
و رسالت اقبال بران رسول بتحمل مصالح امت دل دربند است و بنده را متکفل اصلاح مهمات او حضرت خداوند و ازین است
که در کلمه شهادت که در قعده نماز ادا باید نمود عبد را بر رسول مقدم داشته ای عزیز هیچکس را در همه عالم چون پیغمبر ما
قدم در راه بندگی ننهاده و در بدایت و نهایت صفت عبودیت او را قصدی تمام بود و قصوری نه در صورت و معنی بندگی

جهدی

جهدی تمام داشت و فتوری نه لاجرم خلعت این اسم سامی بر قامت کرامت او راست آمد وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ ای آزاد مطلق
شعار تو بندگی ؛ سلطان هر دو کون سراپرده است عباد ؛ ذوالنون مصری رحمة الله را پرسیدند که عبودیت چیست فرمود که
در همه حال بنده او باشی چنانچه او در همه حال مولای تست ای درویش چنانچه هرگز در خواجگی از تقصیری نیست باید که در بندگی نیز از تو
قصوری نباشد و از سید الطایفه سوال کردند که بنده را کی توان گفت که او بنده است فرمود وقتی که از ما دون او آزاد باشد
بیت آن دل که به بندگی حق شاد بود ؛ ز اندیشه هر دو کون آزاد بود ؛ سمنون محب رحمه الله فرمود که نشان بندگی آنست که از
لباس اختیار خود مجرد گردیده زمام تصرف بدست دوست باز دهند تا هرچه خواهد کند بشر حافی رحمه الله گوید که در بدایت
طلب معرفت بتتبع سلوک خود و قصد عبادات کرده بودم بدان مقصد عباد و موطن زهاد توجه نموده مردی دیدم نابینا بعلت
جذام مبتلا در گوشه بیهوش افتاده و لشکر نیش زنبوران بر وی بنیاد زخمهای بی محابا میزدند و وصلهای گوشت از وی
میربودند نزدیک وی رفتم سرش را از زمین برداشته بر کنار نهادم و شفقت نموده زنبوران از وی دور کردم با خود آمد گفت
مَنْ هَذَا الْفُضُولِيُّ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ عَبْدِي وَالْمَوْلَى این فضولی کیست که میان بنده و خداوند در می آید در حرم خلوت خانه
وحدت میان عاشق و معشوق واسطه میشود بیت برو ای عقل نامحرم که امشب با خیال او ؛ چنان خوش خلوتی دارم که گر من
هم نیستم محرم اذْهَبْ وَإِلَّا أَحْرِقُ بِنَارِ كَبِدِي ای مرد بوالفضول بگذار و برو و الا شعله آتش جگر خود که از کانون نَارُ
اللَّهِ الْمُوقَدَةُ برافروخته است سراپای ترا بسوزم گفتم ای بنده خدای من با تو مهربانی ورزیدم و نخواستم که بدین محنت گرفتار
باشی فرمود تو با این کار ما چه کار داری من بنده اویم او خداوند عَنِّي يَفْعَلُ بِي رَبِّي مَا يَشَاءُ بگذار مرا با او و او را با من تا هرچه خواهد کند
بیت هرکس علاج درد دل خود کنند و ما ؛ دم در کشیده تا کرم او چه میکند ؛ در دست ما چو نیست عنان ارادتی ؛ بگذاشتیم
تا کرم او چه میکند ؛ عیسی دم است یار و مرا ایش او بکشی ؛ و آنگه نظاره کن که دم او چه میکند فصل چون شمه از معنی عبادت
و عبودیت دانسته شد بباید شناخت که استحقاق معبودیت و مالکیت حضرت حق را است و بس و هیچکس را از مخلوقات بحقیقت
آن نیست که او را پرستنده و بنده او باشند چه آنکه قوت عبادت و نعمت عبودیت عطا کرده اوست پس سزاوار عبادت
نباشد مگر موجد اسباب نعمت و ممد انعام و اکرام و هیچکس از ایشان بنده و ادای عبادت عاجز و ناتوان در کشف الحقایق آورده
که بنده در جمیع احوال محتاج است بحق سبحانه و هرگز از فیض احسان او بی نیاز نیست پس بر او لازم باشد توجه بحضرت او بودن
که محتاج الیه است و آن توجه نباشد الا بعبادت خالص که رایحه شرک و ریا نبود وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ای درویش
سوی تو ممکن بالذات اند و ممکن محتاج بغیر و هرکه محتاج باشد او از اشتغال بتحصیل حاجت خود فراغت نجاح حاجت محتاجان
نخواهد بود بیت کی تواند خواست قوت عاجزی از عاجزی ؛ روا شدن حاجات از کسی توقع توان داشت که او هیچ احتیاج
ندارد و آن الله تعالیست که غنا لازم اوست پس هر محتاجی بوسیله و ذریعه عرض حاجات او باید کرد و آن وسیله عبادت
و عبودیت است بیت دست حاجت چو بری نزد خداوند ببر ؛ که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود ؛ کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)